

شهيد محمد باقر عهد قديمی




از تبار علی
سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی و فرهنگستان ایران

نام پدر	محمد ابراهيم
تاريخ تولد	۱۳۴۱/۰۶/۲۶
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاريخ شهادت	۱۳۶۰/۰۹/۰۸
محل شهادت	بستان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	خارگ

زندگینامه

زندگینامه شهید

محمد باقر در بیست و ششم شهریور ۱۳۴۱ در سرزمین گرم جنوب (آبادان) در خانواده ای متدین و مستضعف چشم به دنیا گشود. محمد باقر در دامان پدرش محمد ابراهیم و مادری پارسا و پاکدامن به نام فرخ امانی تربیت یافت. پدر و مادر به رغم کمبود مادی، از عشق به معصومین، هر آنچه در دل داشتند به فرزند می آموزند و از این رهگذر، محمد باقر از فقر به غنا می رسد.

محمد باقر، بنا به شرایط مادی خانواده، تحصیل را با کار توأمان تجربه می کند. در کنار تحصیل به دست فروشی می پردازد تا شاید به این طریق دستی به بار سنگینی که بر دوش پدرش محمد ابراهیم سنگینی می گرد بزند و او را در گذران معاش خانواده یاری برساند. او زندگی را در دامان پدر و مادری مؤمن، مذهبی و علاقمند به اهل بیت عصمت و طهارت آغاز کرد محمد باقر چند سالی از عمرش نگذشته بود که پدر تصمیم گرفت با خانواده به جزیره خارگ مهاجرت نماید.

او در مغازه ای محقر کاسبی می کرد و به عنوان خادم و مؤذن مسجد امیر المؤمنین نیز به خدمت مشغول بود. بدین طریق فرزندان نیز به تدریج از کودکی با مسجد و منبر به عنوان خانه دومشان آشنا می شوند. و حب و دوستی و عشق و ایمان به خدا و اهل بیت را به تدریج در روح و جسمشان پرورش دادند.

محمد باقر دوران ابتدایی را در مدرسه کورش کبیر و مقطع راهنمایی را در مدرسه داریوش سابقه (دکتر شریعتی) با موفقیت و علاقمندی طی نمود. دوران نوجوانی او مصادف با اوج گیری مبارزات انقلابی مردم مسلمان ایران بود.

محمد باقر نیز همراه دیگر نوجوانان و جوانان خارگ سری پرشور و قلبی آکنده از مهر و محبت امام داشت. با کمک دوستان خود در شعارنویسی بر روی دیوارها، پخش اعلامیه و تمثال حضرت امام و کتاب های مذهبی بسیار فعال بود. او به کمک دوستان خود در برپایی راهپیمایی و تظاهرات مردمی نقش عمده ای ایفا می کرد.

در مراسم عزاداری محرم و صفر حضور داشت و هر کاری که از دست او بر می آمد از قبیل سیاه پوش نمودن حسینیه و مسجد، خدمت نمودن به عزاداران حسینی و شرکت در مراسم عزاداری و سینه زنی انجام می داد.

پس از پیروزی انقلاب با برادران کمیته انقلاب اسلامی ارتباط و همکاری تنگاتنگی داشت و در حفظ نظم و امنیت شهر و حراست از تاسیسات و مراکز صنعتی و ساحل خارگ خالصانه و بدون هیچ چشم داشتی کمک می نمود.

با شکل گیری بسیج در خارگ به عضویت این نهاد مقدس و شجره طیبه درآمد. قبل از اعزام به جبهه در واحد مبارزه با مواد مخدر انجام وظیفه می نمود — محمد باقر همه مسؤولیت ها و مأموریت های محوله را با جان و دل می پذیرفت و به نحو احسن انجام می داد.

با وجود اینکه برادرش خدمت وظیفه را در مناطق جنگی طی می نمود. او نتوانست خود در خانه بنشیند و شاهد تجاوزگری های دشمن به آب و خاک و نظام اسلامی باشد. او اینقدر تحمل نداشت که خدمت برادر به پایان برسد، این بود که به صورت داوطلبانه از طریق بسیج خارگ به جبهه های نبرد اعزام گردید. و به جهاد سازندگی استان فارس که در آبادان مستقر بود پیوست.

وی با مهارت و چالاکی خاصی که داشت مسئولیت کار با ماشین آلات راهسازی را برعهده می گیرد. و برای ساختن جان پناه و خاکریز و سنگر برای رزمندگان، جان خود را در طبق اخلاص می گذارد تا به آستان دوست سر و تن تقدیم نماید.

محمد باقر در جهاد فارسی قایق ران هم بود و در جابجایی نیرو و همچنین انتقال پیکر مطهر شهدا یا مجروحین به خط مقدم یا پشت جبهه فعالیت داشت. سپس مأموریت یافت که به خط مقدم برود و به لودر و بلدوزرهای سنگر سازان بی سنگر سوخت برساند و آنها را برای کار شبانه آماده نگه دارد. شب ها هم به عنوان نیروی کمکی به خط می رفت تا کار سنگر سازی و زدن خاکریز را با همزمان خود از سر بگیرد.

وقتی بچه ها مشغول خاکریز زدن بودند او به بچه ها روحیه می داد و آنها را تشویق می کرد که کار را ادامه دهند. حدود ۶ ماه در جبهه های نبرد حق علیه باطل با صدق و صفا و از جان گذشتگی از کیان نظام اسلامی مردانه دفاع نمود. طی ۳ مرحله به جبهه اعزام شد یکبار که مجروح شده بود وقتی برای مرخصی به منزل آمده بود موضوع را از همه پنهان می کرد.

آخرین بار که به جبهه می رفت حال و هوای عجیبی داشت خودش گفته بود «این دفعه دیگه پاک شده ام و اگر خدا قبول کند شهید می شوم.» خدا حافظی او، نگاه کردن او، مهربانی های او، رنگ و بوی خدایی داشتند. او رفت تا در عملیات طریق القدس برای آزادسازی بستان و ۷۰ روستای اطرافش شرکت کند و آنچه در توان دارد به اسلام و قرآن و رهبر کبیر انقلاب خالصانه تقدیم نماید.

چگونگی شهادت

آقای علی حماد یکی از هم رزمان شهید که تا لحظات آخر همراه شهید عهد قدیمی بود. لحظه شهادت و اوج شکوه ایثار شهید را که در تاریخ دفاع مقدس نمونه های فراوانی از آن می باشد چنین بیاد می آورد «شهید محمد باقر عهد قدیمی در حین عملیات طریق القدس که به منظور آزادسازی بستان انجام می شد شاهرگ پایش قطع شده بود، خون فوران می کرد و در حالت ضعف و بی حالی شدیدی قرار داشت. یکی از همزمانش می رود تا به او کمک کند. ولی شهید می گوید من خودم با چفیه دور گردنم رگ پایم را می بندم تا از خونریزی آن جلوگیری کنم.

تو برو به آنهایی که جلوتر هستند و زخمی شده اند کمک کن و آنها را به عقب بیاور. من خودم می توانم راه بروم. همزمان می رود وقتی برمی گردد می بیند ترکش به صورت و چشم شهید عهد قدیمی اصابت کرده است. و بر اثر خونریزی زیاد همان جا به درجه رفیع شهادت نایل آمده «چشمش به سوی ملکوت گشوده می شود تا وعده راستین الهی و مرده های خدا را به مؤمنین و متقین به عینه مشاهده کند - جایی که «جنات تجری من تحت الانهار خالدين فيها» هستند. وقتی جنازه شهید را به جزیره خارگ آوردند. برادر رشیدش چفیه ای را که شهید به پایش بسته بود از پایش باز کرده و برای شفای دل دردمندان و جاماندگان از وصال یار در نزد خود نگه می دارد. آری او در تاریخ ۹/۹/۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت آمد و پیکر مطهر و ملکوتی اش در تاریخ ۲۷/۹/۱۳۶۰ در میان حزن و اندوه تمام دوستان و اقوام خانواده شهید و سایر امت حزب الله و قهرمان خارگ از محل اسکله تا گلزار شهدای میر محمد به طرز باشکوهی تشییع و به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

سپیده بودی و ناگاه آفتاب شدی (وصیت نامه شهید)

بسم الله الرحمن الرحيم

« انا لله و انا اليه راجعون »

— بخدا پناه می برم و به سوی وی باز می گردم

وصیت نامه شهید محمدباقر عهد قدیمی

خدمت خانواده عزیزم

سلام ، امیدوارم که حال شما خوب باشد و ملالی نداشته باشید و در پناه خداوند یکتا به سلامت بسر ببرید. باری پدر و مادر عزیزم ، شما به گردن من حق زیادی دارید و من آن حقی که شما بر من داشتید نتوانستم جبران کنم و در پیشگاه خدا و شما شرمند هستم و شما باید مرا ببخشید.

باری پدر و مادر عزیزم شما باید امانتی که نزد شما بوده به خداوند پس می دادید .پس شما نباید ناراحت باشید از اینکه فرزند کوچک خودتان را در راه خدا داده اید. ما امانتی هستیم از طرف خدا نزد شما. باری پدر و مادر عزیزم شما باید در مقابل خبر شهادت من مانند کوه بایستید و ناراحتی نکنید .چون شما باید خوشحال باشید از اینکه فرزند شما به آرزوی خودش رسید . پس به خاطر رضای خدا و رضای روح من گریه نکنید چون من به آرزوی خودم رسیدم . ای مادرم تو باید بخود افتخار کنی که تو هم در این راه فرزند خودت را دادی و تو باید مثل شیر زنان صدر اسلام باشی که فرزند خود را به جبهه و خود در پشت جبهه فعالیت کنی. به امید خدا.

و تو ای پدر مهربان و خوبم من به تو ایمان دارم که مثل کوه استوار و مثل دریا خروشان و در مقابل از دست دادن فرزند خود مقاوم و استوار هستی و تو برادر عزیزم هوشنگ که دریای بیکران محبت هستی ، از تو میخواهم که از پدر و مادرم و خواهر و برادرانم خوب مواظبت کنی که بر آنها سخت نگذرد و از شما میخواهم که نگذارید خون شهیدان خدای نکرده هدر رود و شما ای مردم غیور جزیره محبت: من از شما تمنا میکنم که امام را تنها نگذارید و به این منافقین از خدا بی خبر اجازه فعالیت ندهید ، حزب الهی کار کنید که شما در مقابل خون شهیدان مسئول هستید و در آخر از شما پدر و مادر عزیزم میخواهم که دو ماه روزه بدهکارم و مبلغ ۵۰۰ تومان محمود و ۱۰۰ تومان به حسین رنجبر بدهکار هستم ، به آنها بدهید. به امید پیروزی اسلام بر کفر و آزادی مسلمین.

مرثیه ای برای روز تشییع جنازه اش

شیون مکن مادر در مرگ خونبارم

بگذر ز من دیگر شوق خدا دارم

رخت حسین بر کن عزم سفر دارم

یک خواهش دیگر مادر ز تو دارم

چون قاسم داماد بهرم حنا سازید
یک خواهش دیگر مادر زتو دارم
در هر شب جمعه در نزد من آیید
گر گشته گردیدم در جبهه ای مادر
قدری حنا آرید بر قبر من مالید
بهرم مکن شیون بهرم مزن بر سر
شیون مکن مادر در مرگ خونبارم
یک پرچم سبزی در خانه ام مادر
بهرم چراغان کن شوق خدا دارم



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران